



The Nature and Impacts of Inserting Ineffective Conditions in Contracts

Amir Mahmoud Amini (Corresponding Author)

PhD Student, Private Law, Department of Law, Farabi Campus, University of Tehran, Tehran, Iran

Email: amirmahmood.amini@ut.ac.ir

Dr. Rahim Pilvar

Assistant Professor of Private Law, Department of Law, Farabi Campus, University of Tehran, Tehran, Iran

Ahmad Saberi Majd

PhD Student, Islamic Jurisprudence and Law, Department of Law, Farabi Campus, University of Tehran, Tehran, Iran

Abstract

An ineffective condition is among the invalid conditions that do not nullify the contract, as mentioned in Paragraph 2 of Article 232 of the Civil Code. However, the law does not explicitly specify the criteria for considering a condition as ineffective, or its definition, examples, foundations, and enforcement in contracts. Given the disagreement among legal scholars whether or not a right of termination is established in the case of inserting an ineffective condition, analyzing this issue is of high importance. This is because if such a right exists, the promisee would have the right to annul the original contract. The present study, conducted through a descriptive-analytical method and based on the perspectives of *Imāmi* jurists and legal experts, concludes that an ineffective condition is one that neither brings profit nor serves to avert potential harm to the promisee or a third party. Also, the concept of benefit is not limited to financial gain, but also includes spiritual benefits and such benefits can remove a condition from being considered ineffective. In recognizing this type of condition, a combined objective-subjective criterion must be employed, and the condition enforcement includes that if it is ineffective from the outset, no right of termination is granted. However, if it becomes ineffective during the action and affects the economic value of the contract, a right of termination is established.

Keywords: ineffective condition, objective-subjective criterion, enforcement, right of termination





سال ۵۷ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۴۱ - تابستان ۱۴۰۴، ص ۵۹ - ۳۵	HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/
شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹	شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۸	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۲/۰۷
نوع مقاله: پژوهشی	DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2024.84526.1648

ماهیت و آثار درج شرط بی‌فایده در قراردادها

امیرمحمود امینی (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه تهران (دانشکده فارابی)، تهران، ایران

Email: amirmahmood.amini@ut.ac.ir

دکتر رحیم پیلوار

استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه تهران (دانشکده فارابی)، تهران، ایران

احمد صابری مجد

دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران (دانشکده فارابی)، تهران، ایران

چکیده

شرط بی‌فایده از جمله شروط باطل و غیرمبطل عقد است که در بند ۲ ماده ۲۳۲ قانون مدنی بدان اشاره شده است؛ اما در قانون، ملاک بی‌فایده دانستن شرط، تعریف، مصادیق، مبانی و ضمانت اجرای درج آن در قرارداد به طور صریح مشخص نشده است. از آنجایی که میان صاحب نظران علم حقوق در رابطه با ایجاد یا عدم ایجاد حق فسخ در فرض درج شرط بی‌فایده اختلاف است، بررسی این موضوع بسیار حائز اهمیت است؛ چراکه اگر برای مشروطه حق فسخ وجود داشته باشد وی حق انحلال عقد اصلی را خواهد داشت. در این پژوهش با استفاده از شیوه توصیفی تحلیلی و بهره‌گیری از نظریات حقوق دانان و فقهای امامیه مشخص می‌شود که شرط بی‌فایده، شرطی است که نه باعث سود و نه علت دفع ضرر بالقوه برای مشروطه یا ثالث باشد و منظور از نفع، لزوماً سود مالی نیست؛ بلکه معنوی بودن نفع نیز آن را از شمار شروط بی‌فایده خارج می‌کند. در شناسایی این شرط باید از معیار نوعی-شخصی استفاده کرد و ضمانت اجرای درج شرط بی‌فایده این است که اگر از ابتدا بی‌فایده باشد، حق فسخ ایجاد نمی‌شود و اگر از میانه راه اجرای آن بی‌فایده شود و در ارزش اقتصادی قرارداد اثرگذار باشد، سبب ایجاد حق فسخ است.

واژگان کلیدی: شرط بی‌فایده، معیار نوعی-شخصی، ضمانت اجرا، حق فسخ.

مقدمه

اعمال حقوقی وسایل و ابزاری است برای ایجاد روابط خردمندانه اجتماعی. بنابراین، در وضع مقررات باید به اهداف، انگیزه‌ها و مقاصد خردمندانه ترتیب اثر داد. بر همین مبناست که در بند ۲ ماده ۲۳۲ قانون مدنی، شرطی که در آن نفع و فایده نباشد در زمره شروط باطل و غیرمبطل آمده است. علت باطل بودن آن است که اگر شرطی ضمن عقد درج شود و هدف عاقلانه‌ای را در پی نداشته باشد، بیهوده و التزام به آن نیز لغو است. دلیل غیرمبطل بودن این نوع شرط هم آن است که به اعتبار و ارکان اصلی عقد خللی وارد نمی‌کند.

هرچند مفیدبودن شرط مطابق با منطق صحیح حقوقی است و حقوق نباید در امور بی فایده ورود کند، در عمل، تمییز بی فایده بودن شرط کاری دشوار است. باید توجه داشت که قراردادها وسیله‌ای برای دنبال اغراض عقلایی در روابط میان مردم‌اند؛ از قبیل جلب مال و توزیع منفعت و ثروت و... هر امری که در عقد برای اشخاص سبب منفعت نشود محکوم به بطلان خواهد بود. قرآن کریم نیز یکی از ویژگی‌های مؤمنان را روی گردانی آنان از امور لغو دانسته است: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»^۱

در این پژوهش ابتدا به این مسائل می‌پردازیم: تعاریف ارائه شده از این نوع شرط، مصادیق آن، مبنای بی فایده بودن شرط، ملاک و معیار بی فایده دانستن شرط، در صورت تردید در مفیدبودن یا نبودن شرط، اصل بر چیست؟ در نهایت، به ضمانت اجرای درج چنین شرطی در قراردادها می‌پردازیم و بررسی می‌شود که آیا درج این نوع شرط سبب ایجاد حق فسخ برای مشروطه می‌شود یا خیر؟

درباره پیشینه پژوهش نیز باید بیان داشت هیچ مقاله، کتاب یا رساله‌ای که مستقلاً به این موضوع پرداخته باشد، حتی در حقوق کشورهای غربی نیز یافت نشد. البته برخی همچون دکتر عیسی امینی در کتاب حقوق قراردادها، چاپ ۱۴۰۱ به صورت جزئی به آن اشاره و مثالی برای آن ذکر کرده است اما صحبتی از ضمانت اجرای درج چنین شرطی نشده است. گروهی دیگر نیز مانند دکتر کاتوزیان هرچند در کتاب «قواعد عمومی قراردادها»، جلد سوم توضیح دقیقی در این خصوص داده است اما بیان نکرده است که اگر شرط در میان قرارداد بی فایده شود، حکم چیست.

۱. تعریف شرط بی فایده

ابتدا باید توجه داشت که فایده و نفع، معنایی واحد دارند و هرچند براساس قاعده «كَثْرَةُ الْمَبَانِي تَدِلُّ

۱. مؤمنون: ۳.

عَلَى كَثْرَةِ الْمَعَانِي»، هر لفظی که در قانون بیاید معنایی را به قانون اضافه می‌کند؛ اما این قاعده در بند ۲ ماده ۲۳۲ ق.م.ا.ج.ا.ش.دنی نیست.^۲ برخی معتقدند به شرطی بی‌فایده گویند که نتواند مشروطه یا ثالث را در موقعیت بهتری راجع به مشروط علیه قرار دهد و نیازی از نیازهای او را برطرف یا سودی برای وی حاصل کند.^۳ این تعریف هرچند به تعریف دقیقی نزدیک شده است اما مشخص نکرده که آیا شرط حتماً باید کسب سود کند تا بافایده باشد یا اینکه صرف دفع ضرر کفایت می‌کند.

عده‌ای بر این باورند که منظور عملی است که از انجام آن نفعی حاصل یا ضرری دفع نشود. البته لزومی ندارد که حصول نفع یا دفع ضرر حتماً بالفعل باشد، بلکه همین که عمل صورت گرفته سبب حصول نفع یا دفع ضرر بالقوه باشد نیز کفایت می‌کند. این گروه می‌پندارند سودی که از شرط حاصل می‌شود، اعم از نفع مادی یا معنوی است؛ یعنی اگر بتوان حتی نفع معنوی یا حیثیتی برای شرط تصور کرد، آن شرط دیگر بی‌فایده نیست.^۴ این تعریف با اینکه جامع‌تر و دقیق‌تر از تعریف پیشین است اما همچنان مشخص نکرده است که اگر شرطی درعین حال که نیازی را برآورده می‌کند اگر ضرری هم برساند، حکم آن چیست. برای مثال، پزشکی دارویی تجویز می‌کند که بیمار را از مرگ می‌رهاند اما این دارو عوارضی دارد که تا آخر عمر گریبان‌گیر بیمار خواهد شد. بنابراین، باید بررسی شود که میزان سودآوری شرط و ضرر آن چه تأثیری بر بی‌فایده یا بافایده بودن آن دارد.

بعضی می‌پندارند که شرط بی‌فایده، شرطی است که سبب حصول هیچ نیازی نشود یا اگر سودی می‌رساند، زیان آن بیش از منفعت یا مساوی با آن باشد؛ مانند شرط موهوم یا کاذب که نزد عقلا دارای منفعت نیست.^۵ نقدی به این تعریف وارد است؛ چراکه مشخص نشده که مراد از منفعت چه نوع از آن است، آیا الزاماً منفعت باید مالی باشد یا منفعت معنوی نیز، کافی است.

با بررسی تعاریف ارائه شده می‌توان گفت که شرط بی‌فایده آن است که نه سبب حصول نفع یا سبب دفع ضرری بالقوه برای مشروطه یا ثالث باشد و مراد از نفع، الزاماً منفعت مالی نیست؛ بلکه معنوی بودن نفع نیز آن را از شمار شروط بی‌فایده خارج می‌کند. در ضمن، نفع حاصل شده از شرط باید از ضرر آن بیشتر باشد تا شرطی بی‌فایده محسوب نشود.

البته باید در نظر داشت که صرف وجود تصور سود درباره معامله، به معنای وجود منفعت نیست. نفع

۲. بیگزاده، شرح مائذنی بر قانون مدنی، ۲۵۸.

۳. محقق داماد، نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی، ۱۲۲/۱.

۴. ملکوتی، قواعد عمومی قراردادها، ۱۹۷/۱؛ مرتضوی، قواعد عمومی قراردادها، ۱۳۴.

۵. شهیدی، شروط ضمن عقد، ۱۰۰.

باید واقعی باشد، نه موهوم و تصویری. نبود هیچ ضرری، اعم از مادی یا معنوی در شرط مدّ نظر نیست و مهم، بیشتر بودن سود در برابر ضرر است؛ همان طور که مصرف بسیاری از داروها عوارض جانبی دارد ولی چون نفع استفاده از آن‌ها بیشتر از ضرر آن‌هاست، دارای منفعت عقلایی است.^۶

۲. مصادیق شرط بی فایده

برخی معتقدند: شروط بی فایده به ندرت متصور است و یافتن امری که هیچ فایده‌ای نتوان بر آن بار کرد، ساده نیست.^۷ گروهی نیز در تأیید نظر فوق معتقدند که در عمل بعید است طرفین قرارداد شرطی بی فایده را ضمن عقد بیاورند، مگر اینکه از نعمت عقل بی بهره باشند^۸ و در این باره از فقه و حقوق نمونه‌هایی یافت می‌شود که درخور بحث است.

از جمله شروط بی فایده‌ای که فقها بیان کرده‌اند این است که شرط شود مورد معامله با پیمانۀ خاص یا پیمان‌های نامتعارف سنجیده شود یا ضمن عقد بیع اسب، شرط شود فروشنده ده خروار تلخه به خریدار بدهد به تصور اینکه می‌توان تلخه را به عنوان خوراک به اسب داد، در صورتی که این تصور غلط و این شرط بی فایده است.^۹ اما باید توجه داشت که برای هریک از مصادیق مذکور می‌توان فایده‌ای یافت؛ مثلاً شاید پیمان‌های خاص از دقت بیشتری برخوردار است و باعث اطمینان خاطر شخص مشروطه می‌شود. درباره تلخه نیز هر چند برای خوراک اسب مناسب نیست، اما دارویی مفید و ضد التهاب است. بنابراین، هنگام بررسی مفید بودن شرط باید هدف و انگیزه طرفین نیز لحاظ شود.

مفید فایده بودن شرط در قراردادهای امروزی نیز موضوعی مهم است. درباره شرط محدودیت در تجارت، عده‌ای بر این باورند که اگر در قراردادی شرط شود یک طرف به تجارت خاصی با ثالثی که طرف قرارداد نیست در آینده مشغول نشود و این محدودیت، منافی برای مشروطه یا جامعه به ارمغان نیاورد، این شرط بی فایده و باطل است.^{۱۰} مثالی دیگر آنکه، در قرارداد بین وکیل دادگستری و موکل برای دفاع در پرونده‌ای موکل شرط می‌کند که وکیل هر روز در دادگاه مدّ نظر حاضر شود و از اقدامات دادگاه یا طرف مقابل آگاهی یابد. این شرط بی فایده است؛ چراکه با استفاده از خدمات الکترونیک اصولاً دیگر نیازی به حضور فیزیکی، آن هم هر روز در دادگاه نیست و اتفاقاً حضور بیش از اندازه ممکن است منجر به کدورت

۶. قربانی لاچوانی، مجموعه پرسش‌های چهارگزینه‌ای حقوق مدنی، ۱۷۸.

۷. امینی، حقوق قراردادها، ۲۷۳.

۸. صفایی، دوره مقدماتی حقوق مدنی، ۲۰۸/۲.

۹. امامی، حقوق مدنی، ۳۳۲/۱.

۱۰. شهیدی، باریکلو، «قرارداد عدم تجارت»، ۵.

خاطر کارمندان شعبه شود. شرط دیگری که امروزه در قراردادها متداول شده، درج برخی از شروط حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف مانند شرط میانجی‌گری، سازش یا مذاکره است؛ بدین توضیح که، طرفین شرط می‌کنند قبل از ورود به مرحله قضایی در فرض بروز اختلاف، ابتدا فرایند میانجی‌گری، سازش یا مذاکره را انجام دهند و در صورت عدم حصول توافق به دادگستری مراجعه کنند. اما عده‌ای از حقوق دانان بر این باورند در فرض درج این نوع شروط، چه بعد از طی فرایند سازش یا میانجی‌گری و چه بدون انجام آن، هریک از طرفین حق دارد در صورت بروز اختلاف مستقیماً به دادگاه، که مرجع رسمی تنظیم خواهی است، مراجعه کند و توافق بر سازش، نافی صلاحیت عام رسیدگی در دادگاه‌ها نیست.^{۱۱} اما برخی دیگر بر این باورند که درج شروط حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات، شرط فعلی است که همانند سایر شروط قراردادی، لازم‌الوفا و دارای ضمانت اجراست.^{۱۲} در این باره می‌توان به آرای متناقض دادگاه‌ها نیز اشاره کرد. در رویه قضایی ایران در موردی، دادگاه بدوی به استناد شرط سازش، که فرایند آن پیش از رجوع به دادگاه طی نشده، دعوی طرح شده را نپذیرفته و قرار عدم استماع دعوی صادر کرده است. شرط موضوع این دعوی، طرفین را ملزم می‌کرد تا پیش از مراجعه به دادگستری، به هیئتی با ترکیب خاص مراجعه و در صورت عدم حصول توافق به دادگستری رجوع کنند. با این حال، دادگاه تجدیدنظر چنین اثری را برای شرط سازش به رسمیت نشناخت. شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر تهران مقرر داشت: «...پیش‌بینی روال خاص برای سعی در سازش در قرارداد قبل از طرح دعوی، نافی صلاحیت عام دادگستری در رسیدگی به اختلاف طرفین حتی بدون انجام روال پیش‌بینی شده نیست، زیرا شرط مقرر در قرارداد شرط داوری نمی‌باشد؛ بلکه شرط اقدام به مصالحه است و چنین شرطی نافی صلاحیت عام محاکم در رسیدگی به دعوی نمی‌باشد.»^{۱۳}

در این زمینه اگر دیدگاه اول پذیرفته شود، درج شروط حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف شرطی بی‌فایده خواهد بود؛ چراکه مفاد شرط، چه انجام شود چه نشود، هریک از طرفین حق خواهد داشت قبل از انجام آن ابتدائاً به محاکم قضایی مراجعه کند.

در نهایت و به عنوان نتیجه می‌توان دو نوع شرط بی‌فایده را در نظر گرفت: ا. شروط بی‌فایده‌ای که اصولاً بی‌فایده اما استثنائاً بافایده‌اند؛ مانند آنکه پدری ضمن عقد هبه به فرزند خود شرط کند هر روز آب حوض را خالی و سپس آن را پر کند. این کار اصولاً بی‌فایده است اما استثنائاً ممکن است برای آن فرزند نوعی ورزش باشد و در نهایت، سبب سلامتی بیشتر وی شود؛ ب. شروطی که در ابتدا بافایده است اما بعد از

۱۱. شکوهی زاده، «تأثیر شروط حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات در سلب حق اقامه دعوی در حقوق ایران و فرانسه»، ۲۲۲.

۱۲. شیروی، کاظمی، «تحلیل اقتصادی مذاکره در حل و فصل اختلافات تجاری»، ۲۲۶.

۱۳. پژوهشگاه قوه قضائیه، ۲۲۲..

گذشت مدتی بی فایده می شوند. برای مثال، وکیل و موکل ضمن عقد وکالت شرط می کنند که وکیل برای یک سال هر هفته روزی را حضوری باید به شعبه دادگاه مربوط مراجعه کند و از جریان پرونده آگاه شود و برای این کار مبلغ پنج میلیون تومان اضافه می گیرد اما شش ماه پس از گذشت قرارداد، دفتر خدمات قضایی در سراسر کشور شکل می گیرد و همه ابلاغیه ها، اخطاریه ها و... اینترنتی می شود و دیگر نیازی به پیگیری حضوری نیست.

باید توجه داشت که برای رعایت عدالت قراردادی و منطق حقوقی هریک از انواع مذکور، شرط بی فایده نیاز به ضمانت اجرایی خاص دارد که در انتهای بخش، آثار درج شرط بی فایده بیان می شود.

۳. مبنای بطلان شرط بی فایده

از جمله مواردی که برای صحیح انگاشتن شرط ضروری است، وجود هدفی منطقی و عقلایی برای اندراج آن ضمن عقد است؛ چه این هدف عقلایی از دید عرف و عموم افراد جامعه باشد، چه از دید مشروطه یا حتی از دید ثالث. با بررسی فقهی این موضوع می توان دلایلی را برای بطلان شرط بی فایده یافت که در ادامه بررسی می شود.

۳.۱. ضرورت پرهیز از لغویت

برخی از فقهای امامیه بر این باورند که اگر شرط فاقد نفع و فایده عقلایی باشد، لغو است^{۱۴} و به همین دلیل مدّ نظر شارع نیست؛ مانند موردی که شارع دادن مال در برابر چیزی که منفعت عقلایی نداشته باشد را تنفیذ نمی کند. بنابراین، شرط بی فایده به لحاظ لغویت از شمول ادله لزوم وفای به شرط خارج و باطل است.^{۱۵} برخی از حقوق دانان نیز در تأیید نظر مذکور معتقدند: اگر شرط نفع و فایده ای نداشته باشد، باطل است؛ زیرا قانون گذار اجازه نمی دهد که اشخاص از روی هوا و هوس و بدون هدف منطقی و عقلایی شرطی در عقد درج کنند.^{۱۶} گروهی دیگر بیان داشته اند که مبنای بطلان شرط بی فایده این است که چنین شرطی نزد عقلا لغو و بیهوده است و امر بیهوده مورد تعهد و التزام قانونی قرار نمی گیرد و در روابط اجتماعی، افراد نسبت به آن داین یا مدیون شناخته نمی شوند.^{۱۷}

۱۴. انصاری، المکاسب، ۲/۲۰؛ شهید اول، الدروس الشرعية، ۳/۲۵۳؛ علامه حلی، قواعد الأحکام، ۲/۴۸؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۴/۲۲۵.

۱۵. ابن ادریس، السرائر، ۲/۳۰۷؛ علامه حلی، مختلف الشیعة، ۲/۴۲۳؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۱۱/۳۳۱؛ حائری، شرح قانون مدنی، ۲۱۱.

۱۶. صفایی، دوره مقدماتی حقوق مدنی، ۲۰۸.

۱۷. شهیدی، شروط ضمن عقد، ۱۰۰.

۳.۲. شرط بی فایده سبب اکل مال به باطل می شود.

باید در نظر داشت که اصولاً شروطی که در معاملات درج می شود بر میزان ثمن معامله تأثیر می گذارد. بنابراین، اگر مقداری از ثمن در مقابل شرط واقع شده باشد و این شرط بی فایده متعلق غرض عقلایی نباشد، در حقیقت بذل مال در برابر آن، اکل مال به باطل است و درج این شرط در قرارداد جایز نیست.^{۱۸}

در نقد نظر فوق می توان بیان داشت: پذیرش این نظر مبتنی بر آن است که شرط، جزئی از عوضین یا در حکم یکی از دو عوض دانسته شود اما شرط، تعهدی تبعی است که در ضمن عقدی واقع می شود و از ارکان اصلی عقد یا عوضین نیست. می توان این گونه استدلال کرد که در مبنای اکل مال به باطل نیز لغویت شرط مدّ نظر است؛ زیرا علت اینکه اشراط امر بی فایده سبب اکل مال به باطل است عبارت است از اینکه این شرط بیهوده سبب شده مشروطه در برابر امری پوچ، قرارداد ببندد و مال خود را به مشروط علیه بدهد.

۳.۳. انصراف ادله لزوم وفای به شرط از مورد

عده ای از فقیهان نیز مطلقاً انصراف ادله لزوم وفای به شرط از شروط بیهوده را مبنای بطلان شرط بی فایده دانسته اند.^{۱۹} ایرادی که به این نظر می توان وارد کرد آن است که دلیل لزوم وفای به شرط (المؤمنون عند الشروط) مطلق است و انصرافی که این دلیل را مقید کند، تنها عدم صدق موضوع به نظر عرف نیست و در بحث ما بدون شک اطلاق شرط بر شروط بی فایده صادق است،^{۲۰} لذا ادعای انصراف ادله موجه نیست.

اگرچه لفظ شرط عرفاً شروط بی فایده را نیز در بر می گیرد؛ اما می توان انصراف را از جهت دیگری توجیه کرد؛ یعنی اینکه در (المؤمنون عند الشروط) لفظ «المؤمنون» مختص مؤمنان نیست، بلکه منظور، مردم و عقلاست و بدیهی است که عقلا شرطی را که عرفاً بی فایده باشد، درج نمی کنند.^{۲۱} بنابراین شرط بی فایده، منصرف از اطلاق دلیل لزوم وفای به شرط است.

۳.۴. منافی نظم حقوقی قراردادهاست.

گروهی از حقوق دانان بیان می دارند که شرط نیز همانند سایر اعمال حقوقی در محیط عقلا و اشخاص متعارف شکل می گیرد و اجرا می شود، از این رو نباید با اهداف و ضوابط عقلایی در تضاد باشد. مورد شرط

۱۸. روحانی، فقه الصادق، ۲۹۱/۱۴.

۱۹. خمینی، البیع، ۱۵۱/۵.

۲۰. روحانی، فقه الصادق، ۲۹۱/۱۴.

۲۱. خمینی، البیع، ۱۵۱/۵.

نباید منافعی غیرعقلایی و سفهی داشته باشد؛ چراکه قبول و تأیید چنین شرطی، نقض غرض و مغایر تأسیس و شناسایی اصل عمل حقوقی است. ضمانت اجرای غیرعقلایی بودن منافع مورد شرط، بطلان است. دلیل این حکم، ارتباط این شرط با نظم حقوقی قراردادها و اعمال حقوقی است.^{۲۲}

۳. ۵. سبب ورود خسارت است.

برخی از حقوق دانان بدین عقیده اند که دلیل بطلان چنین شرطی این است که این گونه از شروط بیش از آنکه نفعی برای یکی از طرفین داشته باشد، ممکن است سبب ایراد خسارت به یکی از آنان شود.^{۲۳} انتقاد وارد شده به این نظر این است که شرط بی فایده الزاماً سبب بروز خسارت نیست و در بسیاری از موارد نه باعث ضرر است نه دلیل سود و باین حال، باطل است؛ مانند موردی که فروشنده بر خریدار شرط کند که خریدار با یک چشم متن عقد را بخواند و امضا کند. طبیعتاً با یک چشم هم می توان قرارداد را خواند و ضرری ندارد، لذا ورود خسارت نمی تواند در تمامی موارد مبنای بطلان شرط بی فایده را توجیه کند.

برای نتیجه بحث می توان بیان داشت: از آنجایی که شرط نوعی قرارداد فرعی و تابع عقد است و در این خصوص اجرای تعهدات ناشی از عقد، هدف اولیه و اصلی از انعقاد قرارداد است و التزام به امر بیهوده و اجرا یا عدم اجرای آن اثری در وضعیت متعاقدين به بار نمی آورد و حتی از مشروطه ضایع نمی کند؛ بلکه حتی التزام به چنین امری موجب حقی برای وی نیست، می توان استدلال کرد که لغویت شرط بی فایده و عدم ترتیب اثری بر آن از مبانی بطلان شرط بی فایده است. انصراف ادله لزوم وفای به شرط را نیز می توان با استناد به لغویت شرط توجیه کرد؛ چراکه شارع مقدس الزام و التزامی را که مقصود عقلایی در پی ندارد، تنفیذ نمی کند. بنابراین، ممکن نیست امر به وفای چنین شرطی را به شارع که رئیس عقلاست نسبت داد و به این دلیل است که شرط بی فایده از شمول ادله لزوم وفای به شرط خارج است و واجب الوفا نیست. از طرفی باید توجه داشت که این شرط منافعی نظم حقوقی قراردادهاست؛ چراکه قبول و تأیید چنین شرطی نقض غرض و مغایر تأسیس و شناسایی اصل عمل حقوقی است.

۴. ملاک بی فایده بودن شرط

در باره ضابطه مفید بودن شرط می توان چهار دیدگاه ملاحظه کرد: دیدگاه صرفاً نوعی، دیدگاه صرفاً شخصی، دیدگاه عقلانی، دیدگاه نوعی-شخصی. این نظریات هر کدام بررسی و در نهایت نتیجه گیری می شود که کدام دیدگاه با موازین حقوقی سازگاری بیشتری دارد.

۲۲. رهپیک، حقوق مدنی پیشرفته، ۵۶ تا ۵۵.

۲۳. اصغری آقشهیدی، خاریکی، قواعد عمومی قراردادها، ۲۲۲.

۴. ۱. ملاک صرفاً نوعی

گروهی به پیروی از برخی فقها بر این باورند که شرط باید نزد عقلا هدف و غرضی داشته باشد که عموم مردم بدان، صفت مفیدبودن را می دهند و محوریت فایده داشتن شرط، متداول بودن آن نزد عقلاست.^{۲۴} برخی دیگر نیز در تأیید نظر فوق بیان داشته اند که شرط نیز مانند سایر اعمال حقوقی در محیط عقلا منعقد می شود. بنابراین نباید با اهداف و ضوابط عقلایی مغایر باشد. ملاک تشخیص منافع عقلایی، منافع نوعی و غالب مورد شرط است.^{۲۵} عده ای دیگر با بیانی متفاوت، نظر پیشین را پذیرفته و بیان کرده اند که درباره ماهیت خاصیتی که فایده موضوع شرط تلقی می شود، ملاک داوری عرف است و اگر آن ویژگی از نظر عرف فایده تلقی نشود، نمی توان موضوع دارای آن ویژگی را مفید دانست.^{۲۶}

انتقادی به دیدگاه نوعی وارد است؛ چراکه این دیدگاه همواره نمی تواند راه گشا و بیانگر قصد مشترک طرفین از انعقاد عقد باشد، زیرا هر شخصی باتوجه به وضعیت ویژه خود و همچنین با بررسی کیفیت ارتباط خود با طرف عقد، اهدافی را مدنظر قرار می دهد و برای جامه عمل پوشیدن به آن ها مبادرت به درج شرط می کند و چه بسیار است مواردی که شرطی نوعاً یا عرفاً فایده ای عقلایی نداشته باشد اما برای مشروط له مطلوب باشد و نیازی از نیازهایی وی را برطرف کند؛ مانند شخصی که ضمن قراردادی دریافت تمامی عکس های مشترک خود با برادرش را شرط می کند. شاید از منظر معاملات و امور مالی امری بی حاصل باشد اما چون نیازی از نیازهای مشروط له را برآورده می سازد، نمی توان آن را بی فایده دانست. برای تأیید این دیدگاه می توان به رأی اصراری هیئت عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۵۸۹۲-۳۸/۱۱/۱۰ اشاره کرد که در آن چون معامله میان اطراف عقد از ارزش برخوردار بود، دیوان رأی به صحت عقد داد و عقیده عرف را ملاک ارزشمندی مورد معامله ندانست.^{۲۷} این انتقاد در خصوص مال انگاری اشیای فی مابین دو طرف عقد هم مطرح است و معیار نوعی محض، وافی به مقصود نیست.^{۲۸}

۴. ۲. ملاک صرفاً شخصی

این معیار بدان معناست که معیار، تنها شخص مشروط له باشد و اگر امری از نظر وی مفید فایده بود، همین کافی است و نیازی نیست که مورد تأیید شارع یا سایر عقلا نیز باشد. دلیل این دیدگاه هم می تواند این باشد که خود شخص است که طرف قرارداد قرار می گیرد و سود و زیان آن را متحمل می شود و خواهان

۲۴. قاسم زاده، اصول قراردادها و تعهدات، ۱۳۶؛ زینالی، آثار شرط در رویه دادگاه ها، ۲۵؛ نجفی خوانساری، منیه الطالب، ۱۰۳/۲.

۲۵. رهپیک، حقوق مدنی پیشرفته، ۵۶ و ۵۷.

۲۶. شهیدی، شروط ضمن عقد، ۱۰۱.

۲۷. تقویان، شرح قانون مدنی به زبان پیشرفته، ۴۶۰.

۲۸. کاظمی، پیلوار، «تبارشناسی مال مطالعه تطبیقی در حقوق اسلام و غرب»، ۱۹۳.

آن چیزی است که مدّ نظر داشته است. بنابراین، بهتر است نظر شخصی خود طرف قرارداد ملاک باشد تا با اهداف و انگیزه‌های وی تطابق بیشتری داشته باشد. برخی از فقها نیز در تأیید این معیار معتقدند شرطی می‌تواند از نظر شخص شرط‌کننده دارای مقاصد و اهدافی باشد که در این صورت اطلاق سلفی یا بی‌فایده بودن بر آن ممکن نیست، اگرچه آن هدف را عرف عقلاً تأیید نکنند.^{۲۹}

باید در نظر داشت که معیار صرفاً شخصی تنها نمایانگر بخشی از حقیقت روابط قراردادی و اصول معاملاتی است. توضیح آنکه، برای شمول ادله لزوم وفای به شرط و جاری شدن حکم وجوب بر آن و نتیجتاً الزام مشروط‌علیه در صورت امتناع از انجام مورد شرط باید شرط، امری نوعاً معقول و معتدبه هم باشد؛ یعنی نوعاً نافع باشد و چون منظور از نفع، نفع و فایده عقلایی است، ملاک در تشخیص آن سیره عقلی خواهد بود.^{۳۰} در تأیید این نظر می‌توان اضافه کرد که پذیرش ضابطه شخصی به صورت مطلق صحیح نیست؛ چراکه منظور از لغو بودن شرط، عدم تعلق غرض عقلایی به آن است و چه بسا که مشروط‌له شخصاً هدفی از درج شرط داشته باشد اما هدف مذکور نوعاً ولو با احتساب اوضاع و احوال ویده مشروط‌له عقلایی نباشد. در این حالت نمی‌توان صرفاً با توسل به اینکه به هر حال غرضی به شرط تعلق گرفته است، قائل به سودمند بودن آن شد.^{۳۱}

افزون بر این، پذیرش نظریه شخصی به طور مطلق می‌تواند منجر به پذیرش شروط سلفیهانه شود که قطعاً مورد تأیید حقوق نیست. برخی بر این باورند که در این موارد، معیار شخصی به معیار نوعی بر می‌گردد؛ زیرا فرض این است که اگر شخص دیگری هم جای مشروط‌له قرار گیرد، باز هم آن شیء یا شرط برای وی مالیت و اهمیت پیدا خواهد کرد.^{۳۲}

۳.۴. ملاک عقلانی

در این باره نظری شاذ وجود دارد مبنی بر اینکه معیار مفید بودن عمل، نه شخصی است و نه عرفی؛ بلکه معیاری فراتر از این دو دیدگاه تحت عنوان ملاک عقلانی بودن شرط وجود دارد؛ یعنی اگر شرط، عقلانی یا عقلایی تلقی شود، نافع محسوب می‌شود، هر چند که نفع آن برای ثالث یا قاضی درک‌شدنی نباشد و اگر عملی عقلایی نباشد، بی‌فایده تلقی می‌شود، هر چند که بتوان نفع یا التذاذ خاصی برای آن تصور کرد. در این خصوص باید متذکر شد که میان عقلانی و عقلایی بودن تفاوت است؛ بدین توضیح که، رفتار عقلانی،

۲۹. خویی، مصباح‌الاصول، ۳۰/۷.

۳۰. علامه، شروط باطل و تأثیر آن در عقد، ۹۸ تا ۹۷.

۳۱. عابدیان، شروط باطل و تأثیر آن در عقد، ۸۴.

۳۲. یزدی، حاشیه‌المکاسب، ۱۴/۱.

رفتاری است که مورد تأیید مطلق عقل باشد اما رفتار عقلایی همان سیره خردمندان جامعه را گویند که ممکن است حتی بسیار متفاوت از عقل مطلق باشد. بنابراین، در صورتی که شرط از منظر عقل سلیم منطقی باشد، نافع است؛ هرچند مورد تأیید عرف نباشد. فرضاً اگر شخصی ضمن فروش خانه خود بر طرف مقابل خود شرط کند که به عمق چاه پنجاه متری برود و در آنجا به مدت دو روز به دنبال عکس گم شده‌ای بگردد، این عمل را هرچند عرف بی‌ارزش می‌داند اما عقلاً مفید است و باطل نیست. بنابراین، معیار نافع بودن شرط، معیار عقلی است، نه الزاماً رفتار متعارف اشخاص. اگر هم شرطی برای مشروط‌له نفعی داشته باشد ولی مورد تأیید عقل نباشد، آن شرط باطل است.^{۳۳}

دیدگاه فوق هرچند ظاهری زیبا و فریبنده دارد اما فاقد دلیل است و مستند یا قاعده‌ای فقهی و اصلی عملی نیز در آن یافت نمی‌شود. این دیدگاه بسیار شبیه دیدگاه شخصی است و تمایز چندانی با آن ندارد. لذا پذیرش نظر فوق بسیار دشوار است.

۴.۴. ملاک نوعی-شخصی

باتوجه به انتقادی که به ملاک‌های پیشین وارد شد، گروهی از فقها و حقوق‌دانان ملاک نوعی-شخصی را معیار قرار داده‌اند تا با واقعیت‌های اجتماعی-اقتصادی سازگاری بیشتری داشته باشد. این دسته می‌گویند که هرچند ملاک با فایده بودن شرط، بنای خردمندان است اما این ضابطه را باید براساس نیازهای طرفین معامله بررسی کرد و باید دید موضوع شرط را خردمندان در آن اوضاع و احوال خاص، مفید می‌دانند یا خیر.^{۳۴} به دیگر سخن، معیار مفید بودن شرط بنای عقلاست؛ البته به شرطی که ویژگی‌های رابطه دو طرف قرارداد نیز مد نظر قرار گیرد.^{۳۵} در تشخیص فایده عقلایی باید انگیزه‌های متعاقدين و شرایط ویژه حاکم بر عقد را محاسبه کرد. چه بسا عملی برای اکثریت اشخاص جامعه سودمند به نظر نیاید ولی برای ثالث یا یکی از طرفین عقد سودی مادی یا معنوی داشته باشد؛ مثلاً متعهدله پژوهشگر زیست‌شناسی است و با هزینه بسیار مجموعه‌ای از حشرات مرده را گردآوری می‌کند.^{۳۶}

باید توجه داشت که نفع و فایده امری نسبی است. در بسیاری از موارد، متعلق شرط برای عموم افراد جامعه فاقد سود است اما استثنائاً برای شخصی مفید فایده است. بنابراین، برای احراز نافع بودن شرط باید منافع انسانی متعارف در موقعیت مشروط‌له را نیز در نظر گرفت.^{۳۷} به عبارت بهتر، هرچند که شرط باید

۳۳. ملکوتی، قواعد عمومی قراردادها، ۱۹۷ تا ۱۹۸.

۳۴. کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۱۵۴/۳؛ وحدانی‌نیا، معاملات نامتعارف، ۳۴۵.

۳۵. بیات، بیات، شرح جامع قانون مدنی، ۲۲۵.

۳۶. محقق داماد و همکاران، حقوق قراردادها در فقه امامیه، ۳۹۰/۲.

۳۷. حیاتی، حقوق مدنی ۳: قواعد عمومی قراردادها، ۳۲۷.

خردمنده باشد و این عاقلانه بودن، با سنگ محک عرف سنجیده می شود اما داشتن یکی از دو غرض نوعی یا شخصی برای عاقلانه بودن شرط کافی است.^{۳۸}

در نتیجه می توان بیان کرد که معیاری که با حقایق اجتماعی-اقتصادی سازگاری بیشتری دارد و انتقاد کمتری به آن وارد است، ملاک نوعی-شخصی است

۵. تردید در مفیدبودن شرط

گاهی اوقات امکان دارد شرطی ضمن عقدی درج شود که سبب شک دادرس، طرفین عقد یا ثالث در زمان احراز مفیدبودن آن شود. در این مواقع باید با استمداد از اصول عملی و قواعد فقهی سعی در پیدا کردن حکم مسئله کرد.

گروهی از فقها بر این باورند که در مواقع شک در بی فایده بودن شرط، مادامی که فساد شرط محرز نشده باشد، اصل بر صحت تعهد است و شرط، بی فایده و باطل انگاشته نمی شود. از این رو، در مانحن فیه نیز شک در تعلق غرض عقلایی به شرط، در حقیقت شک در صحت و فساد شرط است. بنابراین باید اصل را بر وجود غرضی عاقلانه در شرط دانست و حکم به صحت آن داد.^{۳۹}

گروهی دیگر از فقیهان نیز دلیل صحیح بودن را حمل فعل مسلم بر صحت یا عموم «المؤمنون عند شروطهم» دانسته اند؛ با این توضیح که چون مخصص دلیل لفظی نیست، مانع از تمسک به عموم در شبهات مصداقیه نمی شود.^{۴۰}

به نظر فوق انتقاداتی وارد است: اولاً این دلیل مخصوص حمل فعل مسلمان است اما معاملات مختص مسلمانان نیست و امری عام است؛^{۴۱} ثانیاً معنای حمل فعل مسلمان بر صحت امری، تنها عدم معامله فعل حرام با فاعل آن است بدون اینکه اثر فعل صحیح بر آن بار شود. برای مثال، شخصی که حرفی می زند و مشخص نیست که ناسزا می گوید یا سلام می کند، مقتضای قاعده حمل فعل مسلم بر احسن این است که آن را حمل بر صحت کنیم و بپنداریم که او ناسزا نمی گوید اما پاسخ به سلام نیز واجب نمی شود؛ ثالثاً حمل بر صحت در جایی صورت می گیرد که یک سمت افعال، احتمال حرمت باشد نه لغویت؛^{۴۲} رابعاً تمسک به عام در شبهه مصداقیه صحیح نیست؛ خواه مخصص، دلیل لفظی باشد، خواه لبی.

۳۸. دیانی، قواعد عمومی قراردادها، ۲۴۱؛ جباری، محشای فقهی قانون مدنی، ۸۵؛ حائری، شرح قانون مدنی، ۲۱۱.

۳۹. انصاری، المکاسب، ۲/۲۷۷؛ مامقانی، مناهج المتقین، ۲۳۳؛ روحانی، المرتقی الی الفقه الارقی، ۲/۲۰۵.

۴۰. ایروانی، حاشیه المکاسب، ۶۲/۲.

۴۱. طباطبائی قمی، دراستان من الفقه الجعفری، ۳۷۲/۴.

۴۲. خویی، مصباح الفقاهه، ۳۱۰/۷.

یک راه حل این مشکل این است که بگوییم با توجه به اینکه شرط از موضوعات عرفی است، پس اگر صدق عرفی شرط محرز باشد، در موارد تردید می توان تمسک به عمومات کرد؛ مانند عموم المؤمنون عند شروطهم و در این حالت، تمسک به عام در شبهات مصداقیه رخ نمی دهد؛ زیرا ظهور عام، تمام و مخصص، منفصل است و در نتیجه واجب است که مطلقاً به شرط عمل شود، مگر اینکه اثبات شود شرط غیر عقلایی است. راه حل دیگر می تواند این باشد که در مواردی که از الفاظ تعهد برداشت های متفاوتی می شود و شک شود کدام معنا مقصود متعاملین بوده، عبارت آن باید حمل بر معنایی شود که تعهد براساس آن معنا درست باشد و معنایی که فساد تعهد را به دنبال دارد، خلاف اصل تلقی شود؛^{۴۳} یعنی در ما نحن فیه باید معنایی اصل باشد که براساس آن، شرط با فایده تلقی شود تا باطل نباشد. افزون بر این، ظاهر حال انسان طبیعی و صاحب عقل و خرد سلیم نیز این است که با لحاظ تمایلات خود امر لغو و بی ثمری را شرط نمی کند.

۶. اثر درج شرط بی فایده در عقد

راجع به اثر درج شرط بی فایده در عقد دو نظریه کلی وجود دارد: ۱. نظریه ایجاد حق فسخ برای مشروط له جاهل به بی فایده بودن شرط است؛ ۲. نظریه عدم ایجاد چنین حقی برای وی که در دو قسمت به تفصیل تحلیل می شود.

۶. ۱. ایجاد حق فسخ

گروهی می پندارند که اثر درج شرط بی فایده، ایجاد حق فسخ برای مشروط له است؛ چراکه مشروط له در حین امضای عقد به تصور اینکه شرط، نافع و وفای به آن لازم است، عقد را منعقد ساخته است، به همین دلیل بعداً که مشخص شد شرط باطل بوده است می تواند برای جبران خسارت وارد شده معامله را فسخ کند یا آن را همان گونه که هست، بپذیرد؛ مانند شخصی که ضمن معامله اسب شرط می کند که خریدار علاوه بر ثمن، پنج کیلو تلخه به او بدهد به تصور اینکه آن ها را می توان به جای دانه به مرغ داد اما بعداً کشف می شود که مرغ تلخه را نمی خورد و هیچ گونه فایده ای بر آن متصور نیست.^{۴۴} شاید گمان شود که امکان فسخ عقد در شرط غیر عقلایی برای مشروط له وجود ندارد؛ زیرا شرط غیر عقلایی در واقع لغو است و وجود و عدم آن در عقد تفاوتی ایجاد نمی کند. لذا مشروط له نمی تواند به

۴۳. کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۴۰۱/۲.

۴۴. امامی، حقوق مدنی، ۳۳۲/۱؛ قاسم زاده، حقوق مدنی - عقد بیع و شروط و خيارات، ۳۹؛ معصومی، شروط ضمن عقد از دیدگاه فقه و حقوق، ۴۵؛ اصغری آقشهیدی، خاریکی، قواعد عمومی قراردادها، ۲۲۳.

دلیل عدم امکان اجرای شرط، درخواست فسخ قرارداد را کند. اگرچه ظاهر شرط عقلائی با سایر شروط باطل تفاوت‌هایی دارد؛ اما باید توجه داشت که امکان فسخ قرارداد به دلیل انتفای شرط، تابع مبانی خاصی است که با تبیین آن‌ها می‌توان به حکم مسئله دست یافت.

قاعده کلی آن است که به دلیل دخالت شرط در تعادل و ارزش قراردادی، در صورت انتفای شرط و برهم خوردن تعادل مورد توافق، با پیش‌بینی حق فسخ، امکان جبران برای زیان‌دیده قراردادی فراهم شود. اما در شروط باطل ممکن است دو حالت کلی تصور شود. در برخی از حالات، طرفین شرط بدون توجه به بطلان شرط، عقد مشروط را منعقد می‌کنند. در این خصوص ممکن است شرط در زمان انشا باطل نباشد و بعد باطل شود یا اینکه شرط از ابتدا باطل باشد اما مشروط‌له از آن آگاه نبوده‌است. برای مثال، شرط پس از انشای عقد، اجرائشده‌نی یا نامشروع شده است یا از ابتدا نامقدور باشد اما طرفین یا مشروط‌له اطلاعی از این امر نداشته‌اند. در حالات مذکور، برای مشروط‌له حق فسخ وجود دارد؛ زیرا مانعی برای جریان قاعده کلی مذکور ایجاد نشده است، اما در برخی حالات دیگر، که طرفین یا حداقل مشروط‌له از بی‌اعتباری و بطلان شرط آگاه بوده است، تفاوتی نمی‌کند که شرط باطل، شرط غیرعقلائی باشد یا شرط نامشروع. در این باره اجرای قاعده فسخ با مانع روبه‌رو می‌شود؛ زیرا مناط ایجاد حق فسخ، جبران زیان مشروط‌له به دلیل عدم تعادل عارضی و ناخواسته در قرارداد بود اما چنانچه مشروط‌له از ابتدا به عدم تأثیر قانونی شرط در قرارداد آگاه باشد، در واقع تعادل قراردادی بدون شرط را پذیرفته است و لذا زیانی به او وارد نشده است تا مستحق جبران از طریق حق فسخ باشد. به عبارت دیگر، برهم خوردن تعادل از طریق امتناع در انجام شرط یا ممتنع شدن شرط، به مشروط‌له حق فسخ می‌دهد اما اگر وی در انتفای شرط، دخالت و سببیت داشته باشد، چنین حقی برای او ایجاد نخواهد شد. به همین دلیل، این استدلال، که شرط غیرعقلائی بی‌فایده است و وجود و عدم آن تأثیری در عقد ندارد و در نتیجه، حق فسخ در آن منتفی است، اختصاصی به شرط غیرعقلائی ندارد و سایر شروط باطل را نیز در بر می‌گیرد. آنچه اهمیت دارد، تطبیق مصادیق با ضوابط و مبانی حق فسخ در عقد مشروط است که براساس آن، تکلیف فروع مختلف تعیین می‌شود.^{۴۵}

نقدی که بر نظرات مذکور می‌توان اظهار داشت آن است که پیروان آن‌ها دلیل ایجاد حق فسخ را جبران ضرر و خسارت پنداشته و فرض را بر این گذاشته‌اند که همواره شرط در تعادل و ارزش قراردادی دخیل است؛ حال آنکه ممکن است شرط بی‌فایده نسبت ایراد ضرر لااقتضا باشد؛ یعنی نه سودی حاصل کند و نه سبب خسارتی باشد یا شرطی در قرارداد باشد که الزاماً ارزش اقتصادی نداشته باشد. بنابراین، در حالات

اخیر نمی‌توان قائل به ایجاد حق فسخ شد.

گروهی فارغ از بحث ضرر بر این باورند که اگر شرط بی‌فایده در عقد درج شده باشد، مشروط‌له جاهل به بی‌فایده بودن شرط قادر است عقد اصلی را فسخ کند. ممکن است بیان شود که با بی‌فایده بودن شرط، حذف آن از عقد، ضرری برای مشروط‌له به بار نمی‌آورد تا به سبب آن بتوان برای او حق فسخ قائل شد اما در پاسخ می‌توان بیان داشت: ضابطه شناختن حق فسخ برای مشروط‌له صرفاً وجود زیان یا عدم آن نیست، بلکه رضایت مشروط‌له به انشای عقد با توجه به وجود شرط، این نتیجه را به دنبال دارد که اگر شرط به هر دلیلی باطل باشد، مشروط‌له بتواند عقد را فسخ کند؛ یعنی رضایت مشروط‌له به لحاظ شرط و نفعی که اشتباهاً در آن تصور می‌کرده، ابراز شده است و با کشف بی‌فایده بودن شرط، رضایت مشروط‌له به عقد اصلی کامل نیست. با توجه به این ضابطه تفاوتی بین اثر هیچ‌یک از شروط باطل در خصوص ایجاد حق فسخ برای مشروط‌له نمی‌توان شناخت. آنچه مشروط‌له از آن محروم مانده، شرطی است که به سبب فاسدبودن فاقد اثر حقوقی است، نه فایده‌ای که بعداً از شرط عاید او می‌شده است که اگر ضابطه شناسایی حق فسخ صرفاً جبران زیان محروم‌ماندن مشروط‌له از درج شرط باشد، تفاوتی بین درج شرط بی‌فایده یا شرط نامشروع وجود ندارد. نباید از یاد برد که شرط بی‌فایده، به تصور اشتباه مفیدبودن آن در عقد درج شده است و ملاک شناسایی حق فسخ برای مشروط‌له عدم تحقق شرط است، نه نتیجه حاصل از عدم تحقق آن. به دیگر سخن، امکان درج شرط در عقد فی نفسه خصوصیتی در بر دارد که اگر معلوم شود آن امکان منتفی است برای مشروط‌له حق فسخ به وجود می‌آید؛ اعم از آنکه عدم امکان درج به سبب ممتنع بودن شرط باشد یا بی‌فایده یا نامشروع بودن آن.^{۴۶}

۲.۶. عدم ایجاد حق فسخ

گروهی معتقدند شرطی که فاقد فایده باشد مانند آن است که اساساً در قرارداد درج نشده است و مانند شاخه‌ای خشک از تنه درخت قطع می‌شود و اثری نخواهد داشت. بنابراین نمی‌توان امکانات قانونی، از جمله حق فسخ را در خدمت شرطی در آورد که در انجام یا عدم انجام آن نفع و ضرری متصور نیست.^{۴۷} برخی نیز می‌گویند: در صورت درج شرط بی‌فایده، خیار برای مشروط‌له نخواهد بود؛ زیرا وضع اختیار فسخ به دلیل ضرری است که از فقد شرطی باطل برای او حاصل می‌شود و این امر در خصوص شرط مذکور وجهی ندارد؛ یعنی اساساً ارزشی برای شرط متصور نمی‌شود که با فوت آن مشروط‌له در

۴۶. شهیدی، شروط ضمن عقد، ۱۰۵.

۴۷. شیروی، حقوق قراردادها، ۱۷۴.

در تأیید نظرات فوق، عده‌ای دیگر از اندیشمندان حقوقی می‌پندارند بی‌گمان مستتب از ماده ۲۴۰ ق.م. وجود خيار فسخ درباره بطلان شرط غیر مقدور و نامشروع است؛ چراکه انجام هر دو ممتنع است، ولی در شرط بی‌فایده تردید است؛ زیرا به‌دشواری می‌توان حکم چنین شرطی را تابع «شرط ممتنع» و مفاد ماده ۲۴۰ ق.م. شمرد، مگر اینکه گفته شود شرط بی‌فایده نیز از اقسام شرط نامشروع است و به این اعتبار، ممتنع است. پاسخ مسئله، به مبنای خيار فسخ در این موارد بستگی دارد. اگر خيار برای رعایت رضای مشروط‌له و جلوگیری از تحمیل عقد ناخواسته بر او باشد، در این فرض نیز باید به او حق فسخ داد؛ زیرا هر چند تراضی درباره شرط را عرف خردمندان بی‌فایده می‌بینند، مشروط‌له به آن توجه داشته و عقد و شرط را به‌عنوان یک مجموعه پذیرفته است؛ ولی هرگاه مبنای خيار جلوگیری از ضرر طرفی باشد که از التزام به عقد به ناروا زیان می‌بیند، دادن حق فسخ به کسی که شرط بی‌فایده را از دست داده است معقول به نظر نمی‌رسد. نظر نخست را می‌توان چنین خلاصه کرد: رعایت مفاد تراضی و جلوگیری از تحمیل عقد ناخواسته، از جمله هدف‌های ایجاد خيار فسخ است؛ یعنی عاملی است که زیان مشروط‌له را «ناروا» می‌کند و جعل خيار را برای جبران آن ضروری می‌سازد. اگر بنا باشد که تخلف از هر داعی خياری ایجاد کند، هیچ عقدي استوار نمی‌ماند و قانون مدنی نظری را برگزیده است که به‌موجب آن، جز در موارد خاص، تخلف از شرط به تراضی و ارکان عقد صدمه نمی‌زند و فساد آن نیز به عقد سرایت نمی‌کند، پس شرط در ساختمان تراضی اثر ندارد و امری است که داعی و انگیزه تراضی شده است. بنابراین نمی‌توان گفت تخلف عقد از انگیزه‌های دو طرف که اصلی و ذاتی نیست، ایجاد خيار فسخ می‌کند. درباره عقد و شرط یا باید پذیرفت که مفاد شرط، قید تراضی است و فساد آن عقد را نیز باطل می‌کند یا از این سودا گذشت و فساد شرط را در آن مؤثر ندانست. جدایی مفهوم «التزام» از «عقد»، به‌گونه‌ای که شخص راضی به اصل قرارداد باشد و ناراضی از التزام به آن نوعی توجیه و خیال‌پردازی است؛ زیرا التزام در مرحله تراضی نتیجه و ملازم با عقد لازم است. دو تراضی انجام نمی‌شود که یکی مطلق و دیگری مقید باشد. منسوب کردن حق خيار به مفاد تراضی بدین معناست که در هر عقد مشروط، این تراضی ضمنی وجود دارد که فساد و تخلف از شرط، برای منتفع از آن خيار فسخ به وجود می‌آورد. عرف دادوستد چنین تحلیلی را نمی‌پذیرد و قانون مدنی نیز با جداساختن «خيار تخلف شرط» از «خيار شرط» با آن موافق به نظر نمی‌رسد. وانگهی، اگر این ادعا پذیرفته شود دیگر علم و جهل مشروط‌له به فساد عقد یکسان است و خيار به حکم تراضی در هر دو

۴۸. علامه، شروط باطل و تأثیر آن در عقود، ۲۱۹.

مورد به وجود می‌آید. بدین ترتیب، چنین به نظر می‌رسد که خیار فسخ عقد در نتیجه فساد شرط، حکمی است برای جلوگیری از ضرر ناروای مشروط‌له. پس در جایی که شرط، نفع عقلایی ندارد، خیار نیز وجود نمی‌آید. حقوق بر شرطی که خردمندان مفید نمی‌دانند هیچ اثری بار نمی‌کند و به جبران محروم‌ماندن از آن نمی‌اندیشد.^{۴۹}

گروهی دیگر از نظریه‌پردازان علم حقوق در این خصوص قائل به دو وجه شده‌اند: أ. وجه اول که بیان می‌دارد شرط فاقد غرض، حقی برای مشروط‌له ایجاد نمی‌کند تا از رهگذر عدم ایفای آن حق، ضرری به مشروط‌له وارد آید تا به منظور رفع آن ضرر و در اجرای قاعده «لاضرر»، لزوم معامله برطرف و برای وی خیار تخلف شرط محقق شود. این وجه مبتنی بر آن است که مبنای تحقق خیار برای مشروط‌له، قاعده لاضرر باشد؛ ب. در وجه دوم بیان می‌شود که شرط فاقد غرض، حقی برای مشروط‌له ایجاد نمی‌کند تا این حق مورد اعتنای شارع قرار گیرد و در نتیجه، شارع وفای به آن شرط را باتوجه به «المومنون عند شروطهم» واجب شمارد و ترک وجوب وفا منجر به ظلم شود. به نظر می‌رسد وجه اول، ناظر به عدم تحقق حکم وضعی است؛ زیرا اگر شرط واجد غرض باشد، در صورت تخلف مشروط‌علیه برای مشروط‌له خیار تخلف از شرط محقق می‌شود و در صورت فقدان غرض، این حکم وضعی مرتب نمی‌شود. همچنین وجه دوم ناظر به عدم تحقق حکم تکلیفی است؛ بدین معنا که اگر شرط واجد غرض باشد، شارع وفای به آن را واجب بشمرد و اگر فاقد غرض باشد، این حکم تکلیفی مرتب نخواهد شد. از آنجاکه این شرط شرعاً موضوع وجوب وفا نشده است، تخلف مشروط‌علیه از آن شرط، ترک واجب و مصداق ظلم تلقی نمی‌شود. چه‌بسا بتوان گفت وجه دوم، مکمل وجه اول است؛ زیرا در همه موارد، نادیده گرفتن حق مشروط‌له از سوی مشروط‌علیه لزوماً به تضییع وی نمی‌انجامد تا از رهگذر تحقق این ضرر، خیار پیدا شود. اما وجه دوم شامل همه موارد می‌شود. به عبارت دیگر، هر شرطی که فاقد غرض باشد، مورد عنایت شارع نیست و مشمول وجوب وفا نمی‌شود؛ خواه از عدم انجام شرط، ضرری به مشروط‌له وارد آید یا نه. باید توجه داشت که مسئله لزوم وجود غرض عقلایی در عوضین معامله نیز مطرح می‌شود؛ مثلاً اگر مبیع، منفعت عقلایی نداشته باشد، بیع باطل است. در آنجا نیز دلیل مسئله به همین صورت تقریر می‌شود و فقها با چنین بیانی به بطلان معامله در صورت عدم وجود منفعت عقلایی در عوضین یا یکی از آن‌ها حکم می‌کنند.^{۵۰}

باید توجه داشت که حقوق دانان فوق هرچند دقت نظر فراوانی داشته‌اند، اما تمامی انواع شروط بی‌فایده را یکی کرده و برای همه آن‌ها ضمانت اجرای حق فسخ یا عدم ایجاد حق فسخ قائل شدند. در صورتی که باید

۴۹. کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۱۷۸/۳، ۱۷۹.

۵۰. محقق داماد، نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی، ۱۲۵/۱ تا ۱۲۶.

میان شرطی که اصولاً بی فایده است و شرطی که اجرای آن از میانه راه بی فایده شده است قائل به تفکیک شد؛ چراکه نوع دوم زمانی، فایده داشته و مورد استفاده قرار گرفته است و کاملاً برابر با شرطی نیست که از ابتدا بی فایده بوده است. بنابراین باید گفت که اگر شرطی از میانه راه و بدون دخالت طرفین عقد بی فایده شود و در ارزش قراردادی عقد تفاوت حاصل کند، باید قائل به وجود حق فسخ برای مشروط‌له بود، برخلاف شرطی که از ابتدا بی فایده بوده است. با مثالی می توان این ادعا را اثبات کرد: وکیل و موکل ضمن عقد وکالت شرط می کنند که وکیل برای یک سال هر هفته روزی را حضوری باید به شعبه دادگاه مربوط مراجعه کند و از جریان پرونده آگاه شود و برای این کار مبلغ پنج میلیون تومان اضافه می گیرد اما شش ماه پس از گذشت قرارداد، دفتر خدمات قضایی در سراسر کشور شکل می گیرد و همه ابلاغیه ها، اختاریه ها و... اینترنتی می شود و دیگر نیازی به پیگیری حضوری نیست. در این مثال تا زمان شکل نگرفتن دفتر خدمات قضایی شرط با فایده و صحیح است اما بعد از آن، شرط بی فایده و باطل است و همانند مال مورد عقد اجاره که اگر در بین عقد اجاره تلف می شد یا قابلیت انتفاع خود را به کلی از دست می داد، حکم به انفساخ عقد از زمان تلف داده می شد،^{۵۱} اینجا نیز شرط بدون دخالت طرفین قابلیت انتفاع خود را از دست داده و برای مدت باقی مانده منحل و منفسخ است. در نتیجه، با عقدی روبه رو هستیم که قسمتی از آن (خود قرارداد وکالت) صحیح و قسمتی دیگر (شرط) منحل است. لذا باید با استناد به خیار تبعض صفقه (مستند به ماده ۴۴۲ ق.م) قائل به وجود حق فسخ برای مشروط‌له بود.

نتیجه گیری

با بررسی های به عمل آمده می توان نتیجه گرفت که شرط بی فایده شرطی است که نه سبب حصول نفع و نه سبب دفع ضرری بالقوه برای مشروط‌له یا ثالث باشد و مراد از نفع، الزاماً منفعت مالی نیست؛ بلکه معنوی بودن نفع نیز آن را از شمار شروط بی فایده خارج می سازد. درباره مبنای این شرط هم باید گفت معیاری که بیشترین سازگاری را با واقعیت های اجتماعی-اقتصادی دارد، معیار نوعی-شخصی در تشخیص این نوع شروط است. مبنای بطلان شرط بی فایده را نیز می توان پرهیز از لغویت دانست؛ چراکه اجرای تهدات ناشی از عقد، هدف اولیه و اصلی از انعقاد قرارداد است و التزام به امر بیهوده و اجرا یا عدم اجرای آن اثری در وضعیت طرفین ندارد و حقی از مشروط‌له ضایع نمی کند. لذا می توان استدلال کرد که لغویت شرط بی فایده و عدم ترتیب اثری بر آن، مبنای اصلی بطلان شرط بی فایده است. براساس اینکه شرط

از ابتدا بی‌فایده بوده یا در میانه اجرا بی‌فایده شده است، دو نوع شرط بی‌فایده وجود دارد که هرکدام ضمانت‌اجرایی متفاوت را می‌طلبد. نوع اول فاقد ضمانت اجرا و دومی اگر در ارزش قراردادی مؤثر باشد، دارای ضمانت اجرای حق فسخ است.

منابع

- ابن‌ادریس، محمدبن‌احمد. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- اصغری آق‌مشهدی، فخرالدین، مهدی فلاح خاریکی. قواعد عمومی قراردادها. مازندران: دانشگاه مازندران. چاپ اول، ۱۳۹۸.
- امامی، حسن. حقوق مدنی. تهران: اسلامیه. چاپ چهارم، ۱۴۰۱.
- امینی، عیسی. حقوق قراردادها. تهران: گنج دانش. چاپ دوم، ۱۴۰۱.
- انصاری، مرتضی‌بن محمدامین. المکاسب. قم: مجمع الفکر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- ایروانی، علی. حاشیه المکاسب. تهران: کیا. چاپ اول، ۱۳۸۴.
- بیات، فرهاد، شیرین بیات. شرح جامع قانون مدنی. تهران: ارشد. چاپ بیست‌ویکم، ۱۴۰۰.
- بیگزاده، صفر. شرح ماندنی بر قانون مدنی. تهران: کلک صبا. چاپ چهارم، ۱۴۰۰.
- پژوهشگاه قوه قضائیه. مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران (حقوقی). تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه. ۱۳۹۳.
- تقویان، سیدعلی‌اکبر. شرح قانون مدنی به زبان پیشرفته. تهران: کتاب آوا. چاپ اول، ۱۳۹۶.
- جباری، سیدمحمد. محشای فقهی قانون مدنی. تهران: قوه قضائیه. چاپ سوم، ۱۴۰۰.
- حائری، سیدعلی. شرح قانون مدنی. تهران: گنج دانش. چاپ پنجم، ۱۳۹۹.
- حیاتی، علی‌عباس. حقوق مدنی ۳: قواعد عمومی قراردادها. تهران: میزان. چاپ دوم، ۱۳۹۶.
- خمینی، روح‌الله. البیع. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول، ۱۳۹۷.
- خویی، ابوالقاسم. مصباح الأصول. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- خویی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهه فی المعاملات. به‌تقریر محمدعلی توحیدی. قم: انصاریان. چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.
- دیانی، عبدالرسول. قواعد عمومی قراردادها. تهران: میزان. چاپ اول، ۱۳۹۵.
- روحانی، محمدصادق. المرتقی الی الفقه الأرقی. قم: دار الحلبی. چاپ اول، ۱۳۷۸ق.
- روحانی، محمدصادق. فقه الصادق. قم: مطبعة العلمیه. چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- رهپیک، حسن. حقوق مدنی پیشرفته. تهران: خرسندی. چاپ چهارم، ۱۴۰۰.
- زینالی، توحید. آثار شرط در رویه دادگاهها. تهران: چراغ دانش. چاپ دوم، ۱۳۹۵.

شکوهی زاده، رضا. «تأثیر شروط حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات در سلب حق اقامه دعوی در حقوق ایران و فرانسه»، تحقیقات حقوقی، دوره ۲۲، ش ۸۷، ۱۳۹۸، ۲۰۳ تا ۲۲۴

<https://doi.org/10.29252/lawresearch.22.87.203>

شهید اول، محمد بن مکی. الدروس الشرعية فی فقه الامامية. قم: مؤسسة النشر الاسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.

شهیدی، مهدی. شروط ضمن عقد. تهران: مجد. چاپ نهم، ۱۴۰۱.

شهیدی، مهدی، علی رضا باریکلو. «قرارداد عدم تجارت»، نامه مفید. ش ۲۹، ۱۳۸۱، ۵ تا ۲۲.

شیروی، عبدالحسین. حقوق قراردادها. تهران: سمت. چاپ چهارم، ۱۴۰۰.

شیروی، عبدالحسین، محمد جواد کاظمی. «تحلیل اقتصادی مذاکره در حل و فصل اختلافات تجاری»، مجلس و راهبرد. س ۲۶، ش ۹۹، ۱۳۹۸، ۲۲۷ تا ۲۴۷.

صفایی، حسین. دوره مقدماتی حقوق مدنی. تهران: میزان. چاپ سی و هفتم، ۱۴۰۱.

طباطبایی قمی. دراستنا من الفقه الجعفری. به تقریر علی مروجی قزوینی. قم: الخیام. چاپ اول، ۱۴۰۰ق. عابدیان، میرحسین. شروط باطل و تأثیر آن در عقد. تهران: جنگل جاودانه. چاپ اول، ۱۳۸۷.

علامه حلی، حسن بن یوسف. تذکرة الفقهاء. قم: آل البيت (ع) لاحیاء التراث. چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف. مختلف الشیعة فی احکام الشریعة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف. قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

علامه، سید مهدی. شروط باطل و تأثیر آن در عقود. تهران: میزان. چاپ دوم، ۱۳۸۷.

قاسم زاده، سیدمرتضی. اصول قراردادها و تعهدات. تهران: دادگستر. چاپ پانزدهم، ۱۳۹۹.

قاسم زاده، سیدمرتضی. حقوق مدنی: عقد بیع و شروط و خيارات. تهران: میزان. چاپ اول، ۱۳۹۳.

قربانی لاجوانی، مجید. مجموعه پرسش های چهارگزینه ای حقوق مدنی. تهران: چتر دانش. چاپ بیست و سوم، ۱۳۹۹.

کاتوزیان، ناصر. عقود معین. تهران: شرکت سهامی انتشار. چاپ چهاردهم، ۱۳۹۵.

کاتوزیان، ناصر. قواعد عمومی قراردادها. تهران: سمت. چاپ دهم، ۱۳۹۵.

کاظمی، محمود، رحیم پیلوار. «تبارشناسی مال مطالعة تطبیقی در حقوق اسلام و غرب»، پژوهشنامه حقوق اسلامی. ش ۴۷، بهار و تابستان ۱۳۹۷، ۱۸۱ تا ۲۰۸. <https://doi.org/10.30497/law.2018.2307>

مامقانی، عبدالله. مناهج المتقین. قم: آل البيت (ع) لاحیاء التراث. چاپ اول، ۱۴۰۴ق.

محقق داماد، مصطفی و دیگران. حقوق قراردادها در فقه امامیه. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. چاپ سوم، ۱۳۹۳.

محقق داماد، مصطفی. نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی. چاپ

ششم، ۱۴۰۱.

- محقق کرکی، علی بن حسین. جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: آل البيت (ع) لإحياء التراث. چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- مرتضوی، عبدالحمید. قواعد عمومی قراردادها. تهران: نیکتا. چاپ اول، ۱۳۸۷.
- معصومی، محسن. شروط ضمن عقد از دیدگاه فقه و حقوق. شیراز: شاه چراغ (ع). چاپ اول، ۱۳۹۶.
- ملکوتی، رسول. قواعد عمومی قراردادها. تهران: مجد. چاپ اول، ۱۳۹۶.
- نائینی، محمدحسین. منیه الطالب. تقرير نجفی خوانساری. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۳۷۶.
- وحدانی نیا، محمدامین. معاملات نامتعارف. تهران: دادگستر. چاپ اول، ۱۴۰۰.
- یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم. حاشیه المکاسب. قم: اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.

Transliterated Bibliography

- ‘Ābidiyān, Mīr Ḥusayn. *Shurūṭ Bāṭil va Ta’sīr ān dar ‘Aqd*. Tehran: Jangal Jāvidānih. Chāp-i Awwal, 2009/1387.
- ‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Mukhtalif al-Shī’a fī Ahkām al-Sharī’a*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvvum, 1993/1413.
- ‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Qawā’id al-Ahkām fī Ma’rifat al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1993/1413.
- ‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tadhkara al-Fuqahā*. Qum: Āl al-Bayt li-Iḥyā’ al-Tūrāth. Chāp-i Awwal, 1994/1414.
- ‘Allāmah, Sayyid Maḥdī. *Shurūṭ Bāṭil va Ta’sīr ān dar ‘Uqūd*. Tehran: Mīzān. Chāp-i Duvvum, 2009/1387.
- Amīnī, ‘Isā. *Huquq-i Qarārdād-hā*. Tehran: Ganj-i Dānish, Chāp-i Duwvum, 2023/1401.
- Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *al-Makāsib*. Qum: Majmū‘ al-Fikr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1993/1413.
- Aṣgharī āq Mashhadī, Fakhr al-Dīn; Maḥdī Falāḥ Khārikī. *Qavā’id ‘Umūmī Qarārdād-hā*. Māzandarān: University of Mazandaran, Chāp-i Awwal, 2020/1398.
- Bayāt, Farḥād; Shīrīn Bayāt. *Sharḥ Jāmi‘ Qānūn-i Madanī*. Tehran: Arshad, Chāp-i Bist va Yikum, 2022/1400.
- Biygẓādīh, Ṣafar. *Sharḥ Mādanī bar Qānūn-i Madanī*. Tehran: Kilk Ṣabā. Chāp-i Chāhārum, 2022/1400.
- Dayānī, ‘Abd al-Rasūl. *Qavā’id ‘Umūmī Qarārdād-hā*. Tehran: Mīzān. Chāp-i Awwal, 2017/1395.
- Ḥā’irī, Sayyid ‘Alī. *Sharḥ Qānūn-i Madanī*. Tehran: Ganj-i Dānish. Chāp-i Panjum, 2021/1399.

Ḥayātī, ‘Abbās ‘Alī. *Qānūn-i Madanī 3: Qavā’id ‘Umūmī Qarārdād-hā*. Tehran: Mīzān. Chāp-i Duvvum, 2018/1396.

Ibn Idrīs, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Sarā’ir al- Ḥawī li- Taḥrīr al-Fatāwī*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwvum, 1990/1410.

Imāmī, Ḥasan. *Ḥuqūq-i Madanī*. Tehran: Islāmīyyah. Chāp-i Chihilum, 2023/1401.

Ṭrawānī, ‘Alī. *Ḥāsiyah al-Makāsib*. Tehran: Kīyā. Chāp-i Awwal, 2005/1384.

Jobārī, Sayyid Muḥammad. *Muḥashḥay Fiqhī Qānūn-i Madanī*. Tehran: Quvīh-yi Qazā’iyih. Chāp-i Sivum, 2022/1400.

Kātūziyān, Nāšir. *Uqūd-i Mu’ayyan*. Tehran: Shirkat Sahāmī Intishār. Chāp-i Chāhārdahum, 2017/1395.

Kātūziyān, Nāšir. *Qavā’id ‘Umūmī Qarārdād-hā*. Tehran: Samt. Chāp-i Dahum, 2017/1395.

Kāzīmī, Maḥmūd; Raḥīm Pilvār. “Tabārshināsī Māl Muṭālī’ih-yi Taṭbīqī dar Ḥuqūq Islām va Gharb”. *Pazhūhishnāmah-yi Ḥuqūq-i Islāmī*. no. 47, spring and summer 2019/1397, 181-208.

Khū’ī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Faqāha fi al-Mu’āmalāt*. Muqarr Muḥammad ‘Alī Tawḥīdī. Qum: Anṣāriyān, Chāp-i Chāhārum, 1997/1417.

Khū’ī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Uṣūl*. Qum: Mū’assisa Ihya’ ‘Āsar al-Imām al-Khū’ī. Chāp-i Awwal, 2001/1422.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *al-Bay’*. Qum: Mū’assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āsar-i Imām Khumaynī. 2019/1397.

Malakūtī, Rasūl. *Qavā’id ‘Umūmī Qarārdād-hā*. Tehran: Majd. Chāp-i Awwal, 2018/1396.

Māmaqānī, ‘Abd Allah. *Manāḥij al-Muttaqīn*. Qum: Āl al-Bayt(AS) li-Ihya’ al-Tūrāth. Chāp-i Awwal, 1984/1404.

Ma’šūmī, Muḥsin. *Shurūṭ-i Ḍimn-i ‘Aqd-i az Dīdgāh Fiqh va Ḥuqūq*. Shīrāz: Shāh Chirāgh(AS). Chāp-i Awwal, 2018/1396.

Muḥaqqiq Dāmād, Muṣṭafā et al. *Ḥuqūq Qarārdād-hā dar Fiqh Imāmīyah*. Qum: Pazhūhishgāh Ḥawzah va Dānishgāh. Chāp-i Sivum, 2015/1393.

Muḥaqqiq Dāmād, Muṣṭafā. *Naẓariyah-yi ‘Umūmī Shurūṭ va Iltizāmāt dar Ḥuqūq-i Islāmī*. Tehran: Markaz-i Nashr-i ‘Ulum Islāmī. Chāp-i Shishum, 2023/1401.

Muḥaqqiq Karakī, ‘Alī ibn Ḥusayn. *Jāmi’ al-Maqāsid fi Sharḥ al-Qawā’id*. Qum: Āl al-Bayt li-Ihya’ al-Tūrāth. Chāp-i Duvvum, 1994/1414.

- Murtaẓawī, ‘Abd al-Ḥamīd. *Qavā’id ‘Umūmī Qarārdād-hā*. Tehran: Niktāb. Chāp-i Awwal, 2009/1387.
- Nā’inī, Muḥammad Ḥusayn. *Munya al-Ṭālib*. Muqarr Najafi Khuwānsārī. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1998/1376.
- Pazhūhishgāh Quvih-yi Qazā’iyih. *Majmū‘ah Ārāy Qazā’ī Dādghāh Tajdidnazar Ustān Tehran (Huqūqī)*. Tehran: Markaz Maṭbū‘āt va Intishārāt Quvih-yi Qazā’iyih. 2015/1393.
- Qāsimzādah, Sayyid Murtaḍā. *Huqūq Madanī: ‘Aqd Bay’ va Shurūṭ va Khīyārāt*. Tehran: Mizān. Chāp-i Awwal, 2014/1393.
- Qāsimzādah, Sayyid Murtaḍā. *Uṣūl Qarārdād-hā va Ta’ahhudāt*. Tehran: Dādgustar. Chāp-i Pānzdahum, 2021/1399.
- Qurbānī Lāchvānī, Majīd. *Majmū‘ah Pursish-hā-yi Chahār Guzīnī-hī Huqūq Madanī*. Tehran: Chatr Dānish. Chāp-i Bist va Sivum, 2021/1399.
- Rahpiyik, Ḥasan. *Huqūq Madanī Pishraftih*. Tehran: Khursandī. Chāp-i Chāhārum, 2022/1400.
- Rūḥānī, Muḥammad Ṣādiq. *al-Murtaqā ilā al-Fiqh al-Arqā*. Qum: Dār al-Ḥalabī. Chāp-i Awwal, 1959/1378.
- Rūḥānī, Muḥammad Ṣādiq. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qum: al-Maṭba‘a al-‘Ilmiyya. Chāp-i Awwal, 1992/1412.
- Ṣafāyī, Ḥusayn. *Davrah-yi Muqadamātī Huqūq Madanī*. Tehran: Mizān. Chāp-i Si va Haftum, 2023/1401.
- Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Durūs al-Shar‘iyah fī Fiqh al-Imāmīya*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvvum, 1992/1412.
- Shahīdī, Mahdī. *Shurūṭ-i Ḍinn-i ‘Aqd*. Tehran: Majd. Chāp-i Nuhum, 2023/1401.
- Shahīdī, Mahdī; ‘Alī Rizā Bārīklū. “Qarārdād ‘Adam Tijārat”. *Nāmah-yi Mufīd*. no. 29, 2003/1381, 5-22.
- Shīrūy, ‘Abd Ḥusayn. *Huqūq Qarārdād-hā*. Tehran: Samt. Chāp-i Chāhārum, 2022/1400.
- Shīrūy, ‘Abd Ḥusayn; Muḥammad Javād Kāzīmī. “Tahlīl-i Iqtisādī Muzākīrīh dar Ḥal va Faṣl Ikhtilāfāt Tijārī”, *Majlis va Rāhburd*. yr. 26, no. 99, 2020/1398, 227-247.
- Shukūhizādīh, Rizā. “Ta’ṣīr Shurūṭ-i Ḥal va Faṣl Musālimatāmīz Ikhtilāfāt dar Ṣalb Ḥaq Iqāmāh-yi Da‘āvi dar Huqūq Irān va Farānsah”, *Tahqīqāt Huqūqī*. Durīh-yi 22, no. 87, 2020/1398, 203-224.
- Ṭabāṭabāyī Qumī. *Dirāsātānā min al-Fiqh al-Ja‘farī*. Muqarr ‘Alī Muravijī Qazwīnī. Qum: al-Khayām. Chāp-i Awwal, 1980/1400.
- Taqaviyān, Sayyid ‘Alī Akbar. *Sharḥ Qānūn-i Madanī bi Zabān Pishraftih*. Tehran: Kitāb Āvā. Chāp-i Awwal, 2018/1396.

Vahdānī niyā, Muḥammad Amīn. *Mu'āmalāt Nāmūta 'arīf*. Tehran: Dādgustar. Chāp-i Awwal, 2022/1400.

Yazdī, Muḥammad Kāzim ibn 'Abd al-'Aẓīm. *Ḥāshiyah al-Makāsib*. Qum: Ismā'īlīyān. Chāp-i Duvvum, 2000/1421.

Ziynālī, Tawḥīd. *Āsār Sharṭ dar Ravīyah-yi Dādgāh-hā*. Tehran: Chirāgh Dānish. Chāp-i Duwvum, 2017/1395.